

ماآجها

پژوهه‌های فقهی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

در آمدی بر اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی^۱

احمد حاجی ده‌آبادی^۲، یزدان طاهرآبادی^۳

چکیده

از مباحث مهم در موضوع «باغی»، شرایط دخیل در صدق عنوان باغی است. یکی از قیود اثرگذار در این بحث، لزوم وجود شبهه در صدق عنوان باغی یا عدم آن است. رویکرد قانون‌گذار جمهوری اسلامی در مورد این قید مشخص نشده است. اما با تکیه بر ادله فقهی که مهم‌ترین آن سیره است، اعتبار این قید در صدق عنوان باغی لازم است؛ زیرا بغات صدر اسلام (ناکثین، مارقین، قاسطین)، همگی دچار شبهه بودند. مهم‌ترین مانع در راه استدلال به این سیره، اطلاق آیه باغی است، که به نظر می‌رسد بر فرض که مربوط به باغی اصطلاحی باشد، نسبت به قید شبهه اطلاق ندارد. پرسش مهم دیگر این است که آیا

ماآجها
پژوهه‌های فقهی

در آمدی بر اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی

تاریخ دریافت: ۴۰۱/۷/۱۷

adehabadi@ut.ac.ir

۲. استاد دانشگاه تهران دانشکده‌گان فارابی قم، ایران.

۳. دانش‌پژوه گروه فقه و جزای مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی، سطح ۴ حوزه و مدرس حوزه علمیه قم،

yazdan19111371@gmail.com

۱. تاریخ دریافت: ۴۰۱/۷/۱۷

ایران. (نویسنده مسئول)

دادستان باید این قید را اثبات کند یا اصل بر وجود آن گذاشته می‌شود.
واژگان کلیدی: شبهه، باغی، آیهٔ بغی، سیره، خوارج.

مقدمه

از بحث‌های مهم در فقه جزایی، بررسی عنوان باغی و احکام مترتب بر آن است. در کلمات فقیهان شروطی برای صدق عنوان باغی مطرح شده است. از شروط مهمی که در جامعهٔ کنونی اثرات مهمی بر آن مترتب می‌شود، این است که آیا وجود شبهه که در کلمات گروهی از فقیهان به عنوان «تأویل و مجوز شرعی»^۱ آمده است، شرط صدق عنوان باغی اصطلاحی می‌باشد یا خیر؟ با بررسی کلمات فقیهان به دست می‌آید که ایشان درصدد بیان دو شرط نبوده‌اند. بلکه یک شرط است که به دو صورت بیان شده است؛ چراکه در غالب مواردی که توجیه شرعی وجود دارد، شبهه‌ای برای فرد یا افراد به وجود آمده است.

البته در اعتبار و عدم اعتبار این قید بین فقیهان تفاوت دیدگاه وجود دارد. غالب فقیهان متقدم امامی، وجود این قید را لازم می‌دانند، اما بیشتر متأخرین و معاصرین قید مذکور را در صدق عنوان باغی معتبر نمی‌دانند.

لازم به ذکر است، در صورت وجود قید مذکور همراه با دیگر شرایط معتبر، فرد، باغی محسوب می‌شود که به موجب آیهٔ نهم از سورهٔ حجرات باید با او پیکار نمود. اما در نبود قید مذکور چنین نیست که فرد یا افراد، مرتکب جرمی نشده باشند و آزاد شوند؛ بلکه گاهی محارب محسوب می‌شوند که به موجب آیهٔ سی و سوم سورهٔ مائده مجازات آنها یکی از چهار مورد قتل، صلیب کشیدن (اعدام)، قطع دست و پا در جهت مخالف هم، و تبعید است؛ که با توجه به شدت و ضعف سرکشی، یکی توسط حاکم شرع اختیار می‌شود. از این رو شیوهٔ برخورد و مجازات محارب با باغی در فقه متفاوت است.

قاعدتاً اگر فردی بی‌آنکه شبهه‌ای داشته باشد در برابر امام عادل سرکشی کند، باید مجازات شدیدتری برای او در نظر گرفته شود؛ زیرا بدون هیچ توجیهی در مقابل امام ایستاده است؛ از این رو چه بسا گفته شود از لحاظ فقهی جرم بغی به مراتب، جرم سبک‌تری از جرم

ما مجتهد
پژوهش‌های فقهی

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۲۶۴؛ حلی، تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۱۵۵.

محاربه است. دو شاهد بر این مطلب قابل اقامه است:

شاهد نخست: محاربه یکی از حدود است و حتماً یکی از چهار مجازات باید اجرا شود، اما بغی را فقیهان جزء حدود نشمرده‌اند، بلکه آن را در زمره تعزیرات ذکر کرده‌اند و روشن است جرم موجب حد، بزرگ‌تر از جرم موجب تعزیر است.

برخی از احکام بغی که می‌تواند شاهد سبک بودن جرم بغی در اکثر فروع باشد بر اساس کلام مشهور و محقق حلی^۱ چنین است:

۱. وجوب قتال با ایشان پس از دعوت امام یا نائب امام به قتال.

۲. جواز کشتن مجروحان و دنبال کردن فراریان و کشتن اسیران، آنجا که همچنان دارای دسته و گروه بوده و متلاشی نشده‌اند.

۳. جایز نبودن موارد فوق در فرضی که دسته آنان متلاشی شده باشد؛ زیرا در این فرض هدف از قتال، تنها متفرق ساختن و به هم زدن تجمع آنان است.

۴. جایز نبودن اسیر کردن فرزندان بغات و نیز تملک زنان آنان.

۵. جایز نبودن تملک آن دسته از اموالی که سپاه امام بر آن تسلط پیدا نکرده و آن را جمع آوری نکرده است؛ چه از منقولات باشد یا غیر منقولات.

۶. تملک غیر موارد بالا نیز محل اختلاف است.

بنابراین تنها در صورتی کشتن اهل بغی جایز است که دستگیر شده و گروه و تشکیلات آنان همچنان باقی باشد و در غیر این صورت، قتل جایز نیست، برخلاف محاربه.

شاهد دوم: می‌توان گفت جرم بغی، یک جرم تأمینی است؛ زیرا آیه شریفه می‌فرماید: «با آنها بجنگید تا زمانی که برگردند.» پس در صورت برگشت، قتال با آنان جایز نیست؛ برخلاف محاربه که چنین تخفیفی درباره آنان وجود ندارد، بلکه محارب حتی اگر پس از مدت‌ها اسیر شود، حکمش یکی از آن چهار مورد است.

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ این دو را در یک رتبه قرار داده است و برای بغی نیز مجازات اعدام را در فرض استفاده از سلاح به صورت مطلق ثابت کرده است. حتی در فرضی که سابقاً بغی صورت گرفته و فرد بعداً اسیر می‌شود، حکم اعدام ثابت است. اما

۱. حلی، شرائع الاسلام، ج ۱، صص ۳۰۸-۳۰۷.

قانون در فرضی که از سلاح استفاده نشود، بغی تعزیری را مطرح کرده و مجازات آن را حبس تعیین نموده است.

اهمیت و ضرورت بحث بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا گفتگو پیرامون مسأله‌ای است که در فقه و به‌ویژه دانش حقوق دارای نتایج بسیاری است. و از آنجا که قانون مجازات اسلامی بغی را جرم‌انگاری کرده است، شناخت موضوع آن، اهمیت نوشتار را دوچندان می‌کند. از آنجا که بحث پیرامون موضوع شناسی بغی است که در آن از آیه، روایت و سیره استفاده شده است، لذا سنخ بحث مرتبط به بحث‌های لفظی و ظهورات است.

پیشینه

در لابه‌لای کلمات برخی از فقیهان متقدم و نیز پاره‌ای از فقیهان متأخر و معاصر این بحث مطرح شده و در بعضی از مقالاتی هم که در مورد بغی و باغی نگاشته شده، این موضوع در حد چند سطر مورد اشاره قرار گرفته است. اما موضوع، به‌طور مبسوط مورد واکاوی قرار نگرفته، و ادله آن به صورت کامل بررسی نشده است، و نواقص بسیاری در آنها وجود دارد. لذا این نوشته با این انگیزه به نگارش درآمد که ضمن بحثی فراگیر، همه ادله را بررسی نماید.

مفهوم شناسی

شبهه در لغت به معنی «التباس» یا همان «درآمیختگی» است. از میان لغویین جوهری، زمخشری، و ابن منظور به این معنا تصریح کرده‌اند.^۱ برخی لغت‌شناسان دیگر نیز مفاد مزبور را با تعابیر دیگری آورده‌اند. راغب اصفهانی می‌نویسد: مراد از شبهه آن است که یکی از دو شیء به دلیل تشابهی که دارند از دیگری تشخیص داده نشود، و تفاوتی نمی‌کند که آن دو چیز، عین باشد یا معنی.^۲ برخی دیگر گفته‌اند: شبهه آن است که خطا و صواب در آن متیقن و مشخص نیست.^۳ طریحی می‌گوید: شبهه را بدان جهت شبهه نامیده‌اند که شبیه حق می‌شود.^۴

۱. جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۳۶؛ زمخشری، أساس البلاغة، ص ۳۲۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۰۴.

۲. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۴۴۳.

۳. حمیری، شمس العلوم، ج ۶، ص ۳۳۵۸.

۴. طریحی، مجمع البحرين، ج ۶، ص ۳۴۹.

شبهه از نظر لغوی و عرفی اطلاق دارد و شبهات موضوعیه، حکمیه، مفهومیه و مصداقیه را شامل می‌شود؛ زیرا در همه اینها نوعی در آمیختگی وجود دارد. البته توجه به این نکته لازم است که برخی از موارد شبهه بر یکدیگر منطبق می‌شوند، اما مفهوم آنها با یکدیگر متفاوت است. بر فرض مثال شبهه مصداقی همیشه از نوع موضوعیه است، و شبهه مصداقی که حکمیه باشد، وجود ندارد. در اصطلاح فقهی شبهه به همان معنای لغوی است. اما باید دید آیا در عبارات فقیهان که در ادامه خواهد آمد شبهه، همه موارد شبهه، اعم از حکمیه و موضوعیه را شامل می‌شود یا خیر؟

توجه به این نکته لازم است که شبهه در بغی به این معناست که فرد با دلیل و توجیه مناسب نزد خود به امر باطلی باور پیدا کرده است و به همین دلیل در برابر امام عادل ایستاده است، مانند اینکه خوارج در فهم آیه **﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾** دچار اشتباه شدند و پنداشتند امیرالمؤمنین علیه السلام خطا کرده است و به مقابله با حضرت پرداختند، یا اهل شام به دلیل اعتقاد به اینکه حضرت علی علیه السلام قاتل عثمان است در برابر حضرت ایستادند و از این رو حضرت را لایق حکمرانی نمی‌دانستند.

برای واژه «بغی» در بین لغت شناسان سه معنا ذکر شده است: برخی آن را به معنای «ظلم» دانسته‌اند، از این رو باغی به معنای ظالم است. عده‌ای دیگر آن را به معنای «تعدی از حد و اندازه» معنا کرده‌اند. معنای سومی نیز که برای آن مطرح شده خصوصاً در فرضی که وارد باب «افتعال» شود، معنای طلب کردن است.^۱

بغی در اصطلاح فقهی به معنای خروج بر امام عادل است و باغی کسی است که علیه امام عادل خروج کند و پیمان خود را با امام عادل بشکند و در احکام با او مخالفت کند.^۲

دیدگاه فقها

در زمینه اعتبار قید شبهه در صدق عنوان باغی، فقها به دو دسته موافق و مخالف تقسیم می‌شوند. اهمیت این قید در معیار بودن آن برای اجرای احکام بغی بر فرد است. از این

۱. فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۴۵۳؛ جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۸۱؛ فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۴۵۳.

۲. طوسی، النهایة، ص ۲۹۶.

منظر، شیخ طوسی، و ابن ادريس این شرط را برای صدق عنوان باغی و اجرای احکام آن لازم می‌دانند.^۱ علامه نیز در کتب مختلف خود این شرط را متذکر شده است^۲ و ظاهراً آن را لازم می‌داند. ظاهر بیان ایشان در تذکره نیز این است که شبهه مطلق بوده و همه شبهات را شامل می‌شود.^۳ در مقابل، برخی دیگر مثل صاحب جواهر، و آقایان منتظری و روحانی این شرط را معتبر نمی‌دانند.^۴

ادله موافقان اعتبار قید شبهه

برای اعتبار قید شبهه به سه دلیل می‌توان تمسک کرد.

دلیل اول: آیه بغی

برخی فقیهان مانند علامه حلی و فاضل جواد با تمسک به آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۵ معتقدند در فرض نبود این شرط، فرد محارب محسوب می‌شود.^۶

ظاهراً استناد ایشان به فراز «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» است؛ زیرا با اشاره به وجوبی بودن اصلاح بین دو گروه^۷، معیار این وجوب را پی‌جویی علت خروج، و شبهه‌ای که برای‌شان به وجود آمده است، می‌داند.^۸

نقد استدلال: به نظر می‌رسد این قید دلالتی بر اعتبار شبهه در صدق عنوان باغی ندارد؛

ما مجتهد
پژوهش‌های فقهی

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. طوسی، المیسوط، ج ۷، ص ۲۶۵؛ حلی، السرائر، ج ۲، ص ۱۵.
۲. حلی، تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۱۵۵؛ همو، تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۰۷؛ همو، تلخیص المرام، ص ۸۵؛ همو، منتهی المطلب، ج ۱۵، ص ۱۷۶.
۳. همو، تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰.
۴. نحفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۳؛ منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۳، ص ۲۸۲؛ روحانی، فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۳، ص ۱۱۶.
۵. سوره حجرات، آیه ۱۰.
۶. کاظمی، مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۳۶۲؛ حلی، تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰.
۷. همان.
۸. حلی، تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰.

زیرا هر چند احتمال دارد مراد، لزوم پی‌جویی از علت شبهه ایشان باشد، اما ممکن است اصلاً شبهه‌ای برای آنها عارض نشده باشد. به عبارت دیگر «فَأَصْلِحُوا» لازم اعم است. یعنی چه برای آنها شبهه ایجاد شده باشد، یا نشده باشد، در هر صورت باید اصلاح باشد. حال گاهی اصلاح در امر دیگری غیر از عروض شبهه است. در نتیجه اصلاح متوقف بر وجود شبهه نیست. از این رو آیه دلالتی بر اعتبار قید شبهه در باغی ندارد.

چه بسا گفته شود دلیل علامه بر اعتبار این قید، این است که اگر چنین قیدی معتبر نباشد، فرقی بین باغی و محارب نخواهد بود، در حالی که بین آنها فرق است. در جواب به این اشکال باید متذکر شد چنین مطلبی در عبارت علامه وجود ندارد.^۱

دلیل دوم: روایت حفص بن غیاث

روایت مذکور داستان مردی از محبین اهل بیت را به نقل از امام صادق علیه السلام بیان می‌کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید و آن حضرت در پاسخ فرمودند: خداوند رسول خدا را با پنج شمشیر برانگیخت... که در مورد شمشیر چهارم وارد شده است این شمشیر، شمشیر بر اهل بغی و تأویل است که خداوند در آیه شریفه به آن اشاره کرده است. متن روایت چنین است:

علي بن إبراهيم عن أبيه و علي بن محمد القاساني جميعاً عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبِي عَنْ حُرُوبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ كَانَ السَّائِلُ مِنْ مُجِيبًا فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا عليه السلام بِخَمْسَةِ أَسْيَافٍ ... وَ أَمَّا السَّيْفُ الْمَكْفُوفُ^۲ فَسَيِّفٌ عَلَى أَهْلِ الْبَغْيِ وَ التَّأْوِيلِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام إِنْ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ فَسَيْلَ النَّبِيِّ عليه السلام مَنْ هُوَ فَقَالَ خَاصِفُ التَّعْلِ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ

۱. همان.

۲. یعنی شمشیر بازداشته شده.

قَاتَلْتُ بِهَذِهِ الرَّايَةِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثًا وَ هَذِهِ الرَّايَةُ»^۱.

این روایت در تهذیب شیخ طوسی نیز با این سند آمده است: «محمد بن الحسن الصفار عن علي بن محمد القاساني عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث عن أبي عبد الله (ع)»^۲.

سند روایت: سه سند در مورد این روایت وجود دارد؛ سند اول: علی بن ابراهیم از پدرش از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث. سند دوم: علی بن ابراهیم از علی بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث. سند سوم: محمد بن حسن صفار از علی بن محمد قاسانی از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث.

علی بن محمد القاسانی از نظر نجاشی ثقة است، هر چند اشکالاتی نیز به وی وارد شده است.^۳ در مقابل، شیخ طوسی وی را تضعیف کرده است. از سوی دیگر علامه حلی وی را همان علی بن شیره می‌داند. شیخ طوسی ضمن توثیق علی بن شیره، وی را غیر از علی بن محمد می‌داند؛ زیرا در همان صفحه، علی بن محمد را تضعیف کرده است.^۴ حال اگر گفته شود علی بن شیره همان علی بن محمد القاسانی است، در این صورت کلام شیخ نسبت به وی متناقض می‌شود.

محقق خوبی نیز ذیل علی بن شیره می‌نویسد: علی بن محمد قاسانی، غیر از علی بن محمد بن شیره اصفهانی است و از کلام نجاشی نیز استفاده می‌شود که علی بن محمد القاسانی نوه علی بن محمد بن شیره اصفهانی است. بنابراین آن که توثیق دارد، علی بن شیره است که از اصحاب امام هادی (ع) است و ارتباطش با علی بن محمد بن شیره و علی بن محمد القاسانی روشن نیست. در این سند نیز نامی از وی برده نشده و از علی بن محمد القاسانی نام برده شده است که از نگاه محقق خوبی غیر از علی بن شیره است.^۵

ما مجتهد
پژوهش‌های علمی

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، صص ۹-۱۰.
۲. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۱۵.
۳. نجاشی، فهرست، ص ۲۵۵.
۴. حلی، الخلاصة، ص ۲۳۲؛ طوسی، الرجال، ص ۳۸۸.
۵. خوبی، معجم رجال الحديث، ج ۱۲، صص ۱۴۹-۱۵۰.

به نظر می‌رسد علی بن محمد غیر از علی بن شیره است و دلیل معتبری بر یکی بودن این دو وجود ندارد و توثیق نجاشی هم بر تضعیف شیخ در مورد علی بن محمد مقدم می‌شود؛ چراکه نجاشی به واسطهٔ محض بودن در رجال، قدرت ضبط بیشتری نسبت به شیخ داشته که به علوم مختلف مشغول بوده است. واضح است فردی که متخصص در یک فن است از فردی که ذی فنون است، دقت بیشتری در علم مورد تخصصش دارد؛ در نتیجه به نظر نگارنده این فرد موثق است.

مراد از قاسم، قاسم بن محمد الاصفهانی (کاسولا) است؛ زیرا ایشان است که از سلیمان بن داود نقل روایت دارد، نه عناوین دیگر مثل قاسم بن محمد جوهری، قاسم بن محمد رازی و... . قاسم بن محمد اصفهانی توثیق صریح ندارد و به نظر می‌رسد همان کسی است که نجاشی از وی به قاسم بن محمد قمی تعبیر نموده و دربارهٔ وی می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ بِالْمَرْصِيِّ». ابن غضائری هرچند ایشان را تضعیف نکرده ولی در قدح روایاتش می‌گوید: «حَدِيثُهُ يُعْرَفُ تَارَةً وَ يُنْكَرُ أُخْرَى». با این حال ابراهیم بن هاشم از وی حدود هفتاد روایت نقل کرده است. همچنین محمد بن الحسن الصفار و محمد بن علی بن محبوب نیز از وی نقل روایت دارند، اما به حدی نیست که بتوان از طریق کثرت روایت اجلا، وی را تصحیح کرد.

سلیمان بن داود منقری نیز هرچند توسط ابن غضائری تضعیف شده^۱، اما در کتاب نجاشی توثیق شده است. البته امامی بودن وی محرز نیست.^۲ محقق خوبی نیز به استناد توثیق نجاشی و واقع شدن ایشان در تفسیر علی بن ابراهیم، معتقد به وثاقت اوست.^۳ با توجه به اینکه قاسم بن محمد در هر سه سند وجود دارد و دلیلی بر وثاقت ایشان وجود ندارد، روایت به لحاظ سندی ضعیف محسوب می‌شود.

دلالت روایت: در این روایت حضرت می‌فرماید: «فَسَيِّفٌ عَلَى أَهْلِ الْبَغِيِّ وَ التَّأْوِيلِ»، یعنی یک شمشیر برای اهل بغی و تأویل است. در حقیقت «اهل تأویل»، به نوعی تفسیر

۱. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۶۵.

۲. نجاشی، فهرست، ص ۱۷۴.

۳. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۵۸.

«اهل بغی» است و چیزی در مقابل آن نیست، و شبهه از تعبیر «تأویل» در اینجا برداشت می‌شود؛ زیرا تأویل یا مستقیماً به معنای شبهه است، یا تأویل در مقابل تنزیل است که در این صورت شبهه از آن قابل استفاده است. تنزیل یعنی حضرت رسول با گروه‌های مقابل خود از باب مورد آیه می‌جنگید و تأویل یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام از باب تفسیر آیه و تطبیق موارد دیگر بر آیه، دست به شمشیر می‌برد. در این صورت برداشت می‌شود: گروه‌هایی که در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند، تفسیر صحیحی از آیه نداشتند. مثل خوارج که به دلیل شبهه و فهم نادرست از آیه، در فهم «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ دچار اشتباه شده بودند و در تطبیق مورد دچار خطا شده بوده‌اند.

نقد استدلال: به نظر می‌رسد نهایت دلالت این روایت که اهل بغی را همان اهل تأویل می‌داند این است که باغیانی که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند، شبهه داشتند؛ اما دلالت بر شرطیت شبهه در همه موارد نمی‌کند.

دلیل سوم: سیره امیرالمؤمنین علیه السلام

دلیل سوم سیره یا همان فعل و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است. برای تمامیت آن لازم است دو مقدمه ثابت شود. مقدمه اول: باغیان در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام شبهه داشتند. مقدمه دوم: بر حرمت بغی یا وجوب قتال با بغات، دلیلی جز سیره حضرت وجود ندارد و در آن هم باید به قدر متیقن، یعنی وجود شبهه در صدق عنوان باغی اکتفا کرد.

مقدمه اول (احراز وجود شبهه در باغیان صدر اسلام)

در این مقدمه باید بررسی شود آیا بغات صدر اسلام - مارقین (خوارج)، قاسطین (معاویه و یاران‌ش)، و ناکثین (طلحه و زبیر و یاران‌شان) - دچار شبهه بودند که علیه امام شورش کردند یا نه؟ در ابتدا ادله‌ای که بر وجود شبهه در خوارج دلالت می‌کند و در کلمات فقیهان نیز غالباً آمده است، بررسی می‌شود. در این قسمت به چهار روایت اشاره می‌شود:

روایت اول: موثقه اول سکونی

محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني عن جعفر

۱. سوره انعام، آیه ۵۷.

عن أبيه عن آبائه عليهم السلام «قَالَ: لَمَّا فَرَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ قَالَ لَا يُفَاتِلُهُمْ بَعْدِي إِلَّا مَنْ هُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْهُ»^۱.

سند روایت: راویانی که در سند روایت وجود دارند، همگی قابل اعتمادند. اما شیخ طوسی به محمد بن حسن صفار دو طریق دارد، که برخی از روایات آن محل اختلاف اند. طریق اول: شیخ مفید و حسین بن عبید الله غضائری و احمد بن عبدون، همگی از احمد بن محمد بن حسن بن ولید از پدرش از صفار.

طریق دوم: ابوالحسین بن ابی جید از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن حسن صفار.^۲ به نظر می‌رسد احمد بن عبدون که معروف به «ابن حاشر» بوده^۳، فرد موثقی است؛ به دلیل اینکه ایشان از مشایخ نجاشی است و ظهور حال کلمات نجاشی این است که از غیرتقه نقل نمی‌کند. چنانچه در ترجمه ابی المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله شیبانی نیز کلماتی دال بر این مطلب وجود دارد.^۴ علاوه بر آن، نجاشی در مورد ایشان می‌گوید: «كَانَ عَلُوًّا فِي الْوَقْتِ»^۵، به این معنا که وی از مشایخ مسن او بوده، و علو سند هم داشته است. علو سند از اموری است که اصحاب حدیث بسیار بدان توجه نموده، و برای تحصیل آن رنج‌های فراوانی را بر خود تحمیل می‌کرده‌اند.^۶

اما درباره تعبیر «علو در وقت» سه تفسیر مطرح است: «بالاترین مشایخ وقت از نظر سند»، «علو شأن و رتبه» و «غایت فضل، علم، وثاقت و جلالت در وقت»^۷؛ که طبق تفسیر اول مدح، و طبق تفسیر دوم و سوم وثاقت ایشان ثابت می‌شود. از این رو می‌توان بر روایت او اعتماد کرد. آقایان صافی و شبیری نیز ایشان را توثیق کرده‌اند.^۸

مباحث

در آمدی بر اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی پژوهش‌های قضی

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۴۴، ح ۴.
۲. همان، المشیخة، ص ۷۳.
۳. طوسی، الرجال، ص ۴۱۳؛ حلی، رجال، ص ۳۰.
۴. حکیم، مصباح المنهاج - کتاب الطهارة، ج ۴، ص ۴۸.
۵. نجاشی، فهرست، ص ۸۷.
۶. مؤمن، الولاية الإلهية، ج ۲، ص ۷۶.
۷. بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ۲، ص ۱۲؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۶، ص ۲۹۱؛ حائری، منتهی المقال، ج ۵، ص ۵۶.
۸. صافی، فقه الحج، ج ۲، ص ۱۰۱؛ زنجانی، کتاب نکاح، ج ۴، ص ۱۱۲۰.

بنابراین به دودلیل «شیخوخة الاجازة»^۱ و تعبیر «كان علواً في الوقت» می‌توان روایت ایشان را پذیرفت.

در مورد احمد بن محمد بن حسن بن ولید در کلمات نجاشی، شیخ و دیگر رجالیان توثیقی نیامده و همین امر سبب تردید در مورد ایشان شده است. حتی محقق خوبی ایشان را تضعیف کرده است^۲، اما برخی دیگر مثل امام خمینی، و آقایان حکیم، تبریزی و سید مصطفی خمینی ایشان را توثیق نموده‌اند.^۳

در توثیق ایشان گفته شده است که از مشایخ اجازة و استاد شیخ مفید بوده، و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار از این طریق روایات بسیاری را نقل کرده است. بلکه گفته شده که شیخ طوسی طریقی که ایشان در آن بوده است را بر طریق دیگر مقدم می‌داشته، و قراین حاکی از آن است که ایشان نیز مثل پدرش، از علمای شیعه بوده است که احادیث مشهور زیادی را تحمل کرده است. طبیعتاً اگر امر منافی با وثاقت از ایشان ظاهر می‌شد، حتماً برای این اجلا روشن می‌شد.^۴ علامه نیز همه طرقتی را که ایشان در آن وجود داشته، تصحیح نموده است.^۵ به نظر می‌رسد دلیل آنکه نجاشی و شیخ و غیر این دو ترجمه‌ای از او ذکر نکرده‌اند این است که او از معاصرین معصومین نبوده و کتابی هم نداشته است.^۶ با توجه به مطالب ذکر شده، وثاقت ایشان قابل اثبات، و طریق اول شیخ به صفار صحیح است.

در طریق دوم شیخ طوسی، علی بن احمد بن ابی جید قمی قرار دارد که به نظر می‌رسد از آنجا که ایشان از مشایخ شیخ طوسی و نجاشی است، قابل اعتماد است؛ چراکه بزرگانی مثل این دو بسیار بعید است که نزد فردی که وثاقت ندارد شاگردی کنند و سپس از آنها

۱. البته در مورد شیخوخة الاجازة و اینکه آیا دلیلی بر وثاقت می‌شود یا خیر باید در رجال مفصل بحث شود، اما به نظر نگارنده از ادله وثاقت عام محسوب می‌شود.
۲. خوبی، موسوعة الإمام الخوئي، ج ۳، ص ۹.
۳. خمینی، المكاسب المحرمة، ج ۱، ص ۷۴؛ حکیم، مصباح المنهاج - كتاب الطهارة، ج ۲، ص ۶۸؛ تبریزی، تنقیح مباني العروة - كتاب الطهارة، ج ۱، ص ۳۳۴؛ خمینی، كتاب الطهارة، ج ۱، ص ۳۳۱.
۴. حکیم، مصباح المنهاج - كتاب الطهارة، ج ۲، ص ۶۸.
۵. بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ۲، ص ۱۶.
۶. حکیم، مصباح المنهاج - كتاب الطهارة، ج ۲، ص ۶۸.

روایت نقل کنند. امروزه نیز سیره در مورد بزرگان چنین است که از افراد غیر موثق، نقل نمی‌کنند.^۱ خصوصاً با توجه به اینکه شیخ روایات زیادی را از طریق ایشان نقل کرده است و ایشان بین شیخ و محمد بن حسن بن ولید که از بزرگان شیعه است، واسط می‌باشد.^۲ از این رو به نظر می‌رسد این طریق شیخ به صفار نیز قابل اعتماد است.

دلالت روایت: محل استدلال، فراز «لَا يُقَاتِلُهُمْ بَعْدِي إِلَّا مَنْ هُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْهُ» است، که به نظر می‌رسد در مقام اخبار می‌باشد. یعنی بعد از من، هرکس با خوارج بجنگد خوارج نسبت به آنها در حق اولویت دارند. معنای این سخن آن است که پس از من کسی پیدا نمی‌شود که بتواند شبهه آنها را دفع کرده، و جواب آنها را بدهد. بنابراین روایت دلالت دارد، که برای خوارج شبهه‌ای به وجود آمد که علیه امیرالمؤمنین علیه السلام شورش کردند، و این مطلب از تعبیر «هُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْهُ» استفاده می‌شود. برداشت فقهی چون صاحب جواهر^۳ نیز همین است؛ زیرا بحث اولویت جایی مطرح می‌شود که نزاع عقیدتی و علمی وجود داشته باشد، و بعید است که در اینجا مراد اولویت در جنگ نظامی باشد.

البته در برخی نسخه‌ها تعبیر «إِلَّا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْهُمْ» وجود دارد. یعنی پس از من کسی می‌آید که در حق، نسبت به آنها سزاوارتر است (و می‌تواند شبهه آنها را دفع کند)،^۴ که شاید مراد، حضرت صاحب زمان علیه السلام باشد.

نقد استدلال: به‌رغم استدلال برخی فقیهان به روایت مزبور برای وجود شبهه در خوارج، اما به نظر می‌رسد مفاد آن بر این مطلب دلالت ندارد؛ زیرا در روایت واژه شبهه وجود ندارد، و فراز «هُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْهُ» نیز دلالتی بر وجود شبهه نمی‌کند و بعید نیست مراد حضرت این باشد که هرکس بعد از من با اینها بجنگد، معیار بطلان در او بیشتر است؛ یعنی دوران بین بطلان و شدت بطلان است. چه بسا گفته شود: وجه شبه در اینجا «حق» است. پس دوران، بین «حق» و «أحق» است. اساساً در چنین تعبیری اقتضای وجه شبه در اسم تفصیل همین است؛ چراکه وجه

ما اجتهاد
پژوهش‌های فقهی

در آمدی بر اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی

۱. البته بحث مفصل در این مورد باید در علم رجال و در بحث شیخوخة الاجازة بررسی شود.
۲. کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۲۵.
۳. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۳.
۴. در حاشیه و سائل به این مطلب اشاره شده است: عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۸۱.

شبهه، «حق» است و مطابق بحث‌های ادبی دو طرف حقانیت دارند، اما یکی بیشتر. از این رو حتماً در یک طرف شبهه وجود داشته است که میزان حقانیت او پایین‌تر شده است؛ زیرا اگر مراد حضرت این بود که دوران بین بطلان، و بطلان بیشتر است از تعبیر «أَشَدُّ بُطْلَانًا» استفاده می‌کرد. یعنی می‌فرمود: «لَا يُقَاتِلُهُمْ بَعْدِي إِلَّا مَنْ أَشَدَّ بُطْلَانًا مِنْهُمْ». در جواب، می‌توان گفت: بین تعبیر «أَقْلُّ بُطْلَانًا» با «أَقْرَبُ إِلَى الْحَقِّ»، و تعبیر «أَشَدُّ بُطْلَانًا» با «أَبْعَدُ إِلَى الْحَقِّ» ملازمه وجود دارد.

ممکن است گفته شود استدلال به این روایت، استدلال به سیره نیست؛ بلکه استدلال به دلیل لفظی با استظهار از ذیل روایت است. در جواب باید گفت: استدلال به این روایت به تنهایی مشکلات متعددی دارد؛ از جمله اینکه این روایت فقط در مورد خوارج است نه همه بغات. ثانیاً؛ دلالت بر شرطیت شبهه در بغات نمی‌کند. بنابراین برای دفع این اشکالات، این روایات، محقق صغرای سیره قرار داده شد.

روایت دوم: موثقه دوم سکونی

محمد بن أحمد بن یحیی عن بنان بن محمد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر عن أبيه عليه السلام «قَالَ: ذُكِرَتِ الْحُرُورِيُّ عِنْدَ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ إِنَّ خَرَجُوا عَلَى إِمَامٍ عَادِلٍ أَوْ جَمَاعَةٍ فَقَاتِلُوهُمْ وَإِنْ خَرَجُوا عَلَى إِمَامٍ جَائِرٍ فَلَا تَقَاتِلُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا»^۱

سند روایت: مراد از بنان بن محمد در این روایت عبد الله بن محمد بن عیسی است. در حقیقت بنان لقب عبد الله است.^۲ وی برادر احمد بن محمد بن عیسی است. محمد بن احمد بن یحیی او را در نوادر آورده است و با این وجود، ابن ولید روایت او را استثنا نکرده است؛ که این می‌تواند دلالت بر وثاقت ایشان کند. البته برای توثیق ایشان می‌توان به کثرت روایت اجلا از او تمسک کرد؛ زیرا ایشان در مجموع، ۲۳۷ روایت را نقل کرده است، که از این بین، ۱۳۸ عدد را محمد بن یحیی عطار، ۵۵ عدد را محمد بن احمد بن عیسی حرمان اشعری، ۱۸ عدد را علی بن محبوب، ۱۱ عدد را محمد بن حسن صفار، و ۹ عدد را سعد بن عبد الله قمی از او نقل کرده‌اند. به نظر می‌رسد با این شرایط عنوان کثرت روایت اجلا بر

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۴۵، ح ۷.

۲. تفرشی، نقد الرجال، ج ۱، ص ۳۰۳.

ایشان منطبق می‌شود.

از این رو، به نظر می‌رسد علاوه بر کثرت روایت اجلا از وی، اگر مستثنیات نوادر حجت باشد، طریق دومی برای توثیق ایشان وجود دارد؛ زیرا باید دید روایت در نوادر استثنا شده است، یا فرد که صورت اول وثاقت ایشان را ثابت نمی‌کند و تعبیر برخی رجالیان ناظر به صورت اول است. عبارت استرآبادی چنین است: «یروي عنه محمد بن أحمد بن يحيى و لم يستثن روايته، وفيه إشعار بالإعتماد عليه، بل لا يبعد الحكم بوثاقته أيضاً»^۱.
دلالت روایت: مراد از حروریه خوارج است، و نسبت آنها به حروریه به دلیل این است که ابتدا در آبادی‌ای به نام حروراء جمع شدند.^۲

در این روایت آمده است که وقتی نام خوارج نزد امیرالمومنین عليه السلام برده شد، حضرت فرمودند: اگر همراه جماعتی خارج شدند، یا علیه امام عادل‌ی خروج کردند، با آنان بجنگید، اما اگر بر امام جائز خروج کردند با آنها نجنگید؛ زیرا این خوارج برای کار خود دلیلی دارند. از فراز اخیر می‌توان برداشت نمود که برای آنان شبهه‌ای وجود داشته، و برای این شبهه نیز دلیلی و توجیه شرعی داشته‌اند. در نتیجه می‌توان استفاده کرد که برای صدق عنوان باغی، که یکی از مهم‌ترین افراد آنها خوارج است، وجود شبهه برای بغات لازم است.

نقد استدلال: سه اشکال بر دلالت این روایت وارد است:

اول: به نظر می‌رسد تعلیل ذیل، مربوط به امام جائز است. یعنی اگر با امام جائز جنگیدند، با آنها وارد جنگ نشوید. شاید به این دلیل باشد که رها کنید تا یکدیگر را بکشند. اما نسبت به امام عادل دلالتی بر لزوم شبهه ندارد. در حالی که بحث در مورد شرطیت شبهه، برای صدق عنوان باغی است.

دوم: عبارت «فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالاً» دلالت بر وجود شبهه در آنها نمی‌کند. بلکه ممکن است دلیل معتبر برای خود داشته باشند و به همین دلیل بر امام جائز شوریده‌اند و ممکن است در مقابل امام جائز حرف‌شان درست باشد.

سوم: فراز «فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالاً» اگر دلالت بر وجود شبهه در آنها کند، با حکم باغی

مباحث

در آمدی برای اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی

۱. استرآبادی، منهج المقال، ج ۳، ص ۹۷.

۲. مجلسی، ملاذ الأخیار، ج ۹، ص ۳۸۷.

سازگار نیست؛ زیرا حضرت می فرماید: با آنها نجنگید زیرا شبهه دارند، در حالی که در صد آن بودیم که ثابت کنیم اگر شبهه داشتند باغی هستند و باید با آنها در صورت وجود سایر شرایط، نبرد و جنگ کرد.

روایت سوم: صحیحۀ جمیل بن دراج

عنه عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن جميل بن دراج قال: «قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ الْخَوَارِجُ سُكَّاءُ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ كَيْفَ وَ هُمْ يَدْعُونَ إِلَيَّ الْبِرَازَ قَالَ ذَلِكَ مِمَّا يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ»^۱.

سند روایت: روایت به لحاظ سند صحیح محسوب می شود؛ زیرا راویان آن همگی از اجلای اصحاب هستند. طریق شیخ طوسی به صفار نیز معتبر است.

دلالت روایت: فردی از امام صادق علیه السلام می پرسد آیا خوارج شک و شبهه داشتند؟ حضرت فرمود: بله. در این هنگام برخی از اصحاب پرسیدند، چطور شک و شبهه داشتند در حالی که آنها به «براز» دعوت می کردند. حضرت فرمود دلیل آن حالتی بود که در نفس شان وجود داشت؛ یعنی آنها شبهه ای داشتند و برای آن در نزد خود دلیلی داشتند. براز به معنای محاربه است. یعنی آنان به دلیل تعصبی که داشتند به قتال دعوت می کردند نه به دلیل دین و یقین؛ چراکه در دین شان یقین نداشتند.^۲

علامه مجلسی در تبیین این روایت می گوید: ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر شک داشتند جان خود را به خطر نمی انداختند و به جنگ نمی رفتند که حضرت جواب می دهد شبهه در نفوس آنها ثابت شده بود. اما اگر تأمل می کردند، می فهمیدند که کارشان باطل است و کافرند. شاید هم مراد از «مِمَّا يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ» حقد و تعصب جاهلیت باشد؛ به دلیل اخبار متواتری که در اینجا وجود دارد.^۳ در هر صورت چه مراد از عبارت مذکور شبهه باشد و چه حقد و تعصب، مهم این است که این عامل درونی، موجب ایجاد شبهه در اذهان آنها شد و به همین دلیل علیه امام شوریدند. بنابراین سند و دلالت این روایت تمام است.

ما اجتهاد
پژوهش‌های فقهی

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۴۵، ح ۶.
۲. فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۵، ص ۶۳.
۳. مجلسی، ملاذ الأخیار، ج ۹، ص ۳۸۶.

روایت چهارم: روایت سید رضی

سید رضی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است:

محمد بن الحسین الرضی فی نهج البلاغة عن أمير المؤمنين علیه السلام «قال: لا تفتلوا
الخوارج بعدي فليس من طلب الحق فأخطأه كمن طلب الباطل فأذركه؛ يعني معاوية و
أصحابه»^۱.

سند روایت: این روایت از جهت سند مرسله است. از این رو، سند آن ضعیف محسوب می‌شود. برای تصحیح سند، می‌توان به این نکته دقت داشت که شیخ صدوق در برخی موارد، روایت را به‌طور مستقیم و با تعبیر «قال» از امام نقل می‌کند. این امر نشان می‌دهد صدوق، قرائنی داشته که به نوعی برایش قریب به حس بوده است، و اصالت حس در مورد او جریان پیدا می‌کند، و به نوعی اسناد جزمی به معصوم می‌دهد؛ که در غیر این صورت، نسبت کذب دادن به معصوم است. همین استدلال در مورد سید رضی نیز جریان می‌یابد و روایت او را از این طریق می‌توان پذیرفت.

دلالت روایت: در این روایت حضرت می‌فرماید: بعد از من خوارج را نکشید؛ زیرا کسی که حق را طلب می‌کند و به خطا می‌رود (خوارج)، مثل کسی نیست که باطل را طلب می‌کند و به خطا می‌رود (معاویه و یارانش). در حقیقت حضرت می‌فرماید: کسانی که حق را دنبال می‌کنند اما به خطا می‌روند، مستحق قتل نیستند. بنابراین می‌توان گفت: روایت به وضوح دلالت دارد که برخلاف معاویه، خوارج دچار شبهه شده بودند و خود را بر حق می‌پنداشتند.

علامه مجلسی در این باره می‌گوید: از تعلیل در روایت برداشت می‌شود که شاید مقصود آن باشد که تا زمانی که حکومت در دست معاویه و یاران او می‌باشد، خوارج را نکشید؛ زیرا معاویه و یارانش امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می‌دادند و از آن حضرت در تجمعات و اعیاد براءت می‌جستند و بر خلاف خوارج، انکار معاویه نسبت به حق، از روی شبهه نبود. همان‌گونه که بر خلاف معاویه، هیچ آثار فسقی از خوارج آشکار نگردید. اما معاویه در عبادت تلاش نمی‌کرد و قوانین شرع را نادیده می‌گرفت. در نتیجه جهاد با آنان نسبت به

۱. عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۸۳، ح ۱۳.

خوارج از اولویت برخوردار بود.^۱ البته به نظر می‌رسد خوارج نیز گرچه به زعم خود حق را دنبال می‌کردند، اما حضرت را دشنام می‌دادند.

چه بسا گفته شود اگر با خوارج نباید بجنگیم، چرا خود حضرت جنگید؟ که در جواب می‌توان گفت: به دلیل اینکه جنگ با آنها مختص معصوم بود.

علاوه بر روایات ذکر شده، که معمولاً در متون فقهی برای استدلال بر اینکه خوارج شبهه داشتند آمده، روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت می‌کند خوارج، دچار شبهه شده بودند. مانند روایتی که بیان می‌دارد: امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از جنگ با خوارج، ابن عباس را به سوی آنان فرستاد تا شبهه آنها را پاسخ دهد، و این امر باعث شد برخی از آنان از مسیر باطل بازگشته و به سوی حق راه یافتند.^۲

بنابراین، از روایات سوم و چهارم - با چشم‌پوشی از ارسال سند - روشن شد که خوارج دچار شبهه بودند و بدین جهت بر امام خود خروج کردند. اما باید دید آیا برای ناکثین و قاسطین نیز شبهه‌ای وجود داشته که در برابر امام خود ایستادند و علیه او شورش نمودند؟

اشکال مشترک روایات

چنانچه پیش‌تر آمد، برخی مثل صاحب جواهر، و آقایان منتظری و روحانی، قید مزبور را معتبر نمی‌دانند. اینان دلیل دیدگاه خویش را این‌گونه بیان داشته‌اند که برای قاسطین و ناکثین هیچ شبهه‌ای پیش نیامده بود، در حالی که مسلماً از بغات بودند. چنانچه در روایت آمده است: «يَا عَمَّارُ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ وَأَنْتَ إِذْ ذَاكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ إِنَّ عَلِيًّا لَنْ يُدْنِيكَ مِنْ رَدَىٰ وَلَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ هُدَىٰ».^۳ بلکه برای مطامع دنیوی، با آگاهی علیه امام خروج کردند و لذا گرچه در خوارج شبهه وجود داشت اما دو گروه دیگر چنین نبودند. بنابراین، گرچه قید مذکور در خوارج وجود داشت، اما دلیلی بر اعتبار این قید وجود ندارد. برخی شارحان نهج البلاغه نیز بر همین نکته تأکید دارند.^۴ سید رضی نیز

ما مجتهد
پروژه‌های علمی

لله هتتم شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۴۳۴.

۲. همان، ج ۸، ص ۶۰۰-۶۱۹.

۳. حلی، نهج الحق، ص ۲۲۴.

۴. خوبی، منهاج البراعة، ج ۴، ص ۳۸۱.

ذیل روایتی را که از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده، بر معاویه و یارانش تطبیق نموده است تا تأکید کند معاویه دچار شبهه نبود.^۱

پاسخ به اشکال: هرچند اشکال درباره سران ناکثین و قاسطین صحیح است؛ چراکه معاویه، عمرو بن عاص، طلحه و زبیر، شبهه نداشتند. اما این بیان در مورد مردمی که با آنان همراه شده بودند صحیح نیست؛ زیرا معاویه و طلحه و زبیر اهل شام و بصره را با دروغ فریب دادند، و آنها با دلیل موجه نزد خود، در مقابل امیرالمومنین علیه السلام ایستادند.

بنابراین در مورد هر سه گروه مارقین، ناکثین و قاسطین شبهه وجود داشت؛ زیرا خوارج در مورد فهم **«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»** به خطا رفته، و دچار شبهه بودند. اهل شام و بصره نیز دچار شبهه بودند؛ زیرا اولاً: فکر می‌کردند امیرالمومنین علیه السلام قاتل است، یا با قاتلان شریک است؛ چراکه آنها می‌گفتند امیرالمومنین علیه السلام قاتلان عثمان را پناه داده و به ما تحویل نمی‌دهد. ثانیاً: خیال می‌کردند حکم قاتل عثمان و جوب جهاد و جنگ با وی است. بنابراین مقدمه اول سیره که عبارت از وجود شبهه برای باغیان صدر اسلام بود، ثابت است.

مقدمه دوم (حمل سیره علوی بر قدر متیقن)

مقدمه دوم این است که دلیلی جز سیره (فعل و رفتار) امیرالمومنین علیه السلام بر حرام بودن باغی یا وجوب قتال با بغات، وجود ندارد و در این باره نیز باید به قدر متیقن که عبارت از وجود و اعتبار قید شبهه در صدق عنوان باغی است، بسنده نمود. بر این اساس، چنانچه اطلاق آیه ثابت شود، یا روایتی وارد شود که قید شبهه را برای صدق عنوان باغی لازم نمی‌داند، این مقدمه و در نتیجه استدلال به سیره مختل می‌شود. این مقدمه را تحت عنوان ادله منکرین بررسی می‌کنیم:

ادله منکرین

علاوه بر اشکالی که برخی مثل صاحب جواهر مطرح کرده‌اند که ناکثین و مارقین اهل شبهه نبودند و در نتیجه دلیلی بر اعتبار این قید وجود ندارد که جواب آنها گذشت، برای انکار قید شبهه می‌توان به دو دلیل تمسک کرد:

۱. عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۸۳، ح ۱۳.

دلیل اول: اطلاق آیه بغی

در آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ ت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۱ می فرماید: با کسانی که بغی می کنند (باغی)، بجنگید و آنها را بکشید. بیان آیه اطلاق دارد و شامل باغی اهل شبهه و غیر آن می شود.

نقد استدلال: به نظر می رسد اطلاق آیه به دو دلیل قابل استدلال نیست:

دلیل اول: مشخص نیست آیه شریفه به بغی فقهی که به معنای خروج بر امام عادل است ناظر باشد؛ چنانچه شیخ طوسی و بسیاری از فقیهان شیعه بغی را «خروج بر امام عادل» تعریف کرده اند.^۲ بلکه چنانچه از ظاهر آن برداشت می شود، آیه ناظر به خروج دو طایفه از مسلمین بر یکدیگر است. چنانچه برداشت جمعی از فقیهان از قبیل فاضل مقداد، و آقایان خوبی، مکارم شیرازی و تبریزی چنین است.^۳

چه بسا گفته شود آیه به طریق اولویت، خروج بر امام عادل (بغی فقهی) را شامل می شود و افراد را باغی محسوب می کند؛ چراکه وقتی خروج یک طایفه از مسلمانان بر طائفه دیگر بغی باشد و مجازات سنگین داشته باشد، به طریق اولی خروج بر امام عادل چنین خواهد بود.

در جواب به این استدلال باید متذکر شد که اولاً: بحث درباره اصل وجوب قتال با خروج کنندگان علیه امام عادل نیست. محل کلام اثبات این مطلب است که آیا بر خروج کنندگان علیه امام عادل، اصطلاح فقهی باغی - که موضوع احکام خاصی است - صدق می کند یا خیر؟ به عبارت دیگر اثبات موضوع از آیه شریفه - که به دنبال آن هستیم - یک بحث است، و اثبات حکم بر فرض ثبوت موضوع بحث دیگری است. این در حالی است که از استدلال به مفهوم اولویت بر فرض ثبوت، اصل وجوب قتال با شورشیان فتنه گری که علیه امام عادل قیام

ما مجتهد
پژوهشهای فقهی

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۳۳۵.

۳. خوبی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۶۱؛ شیرازی، أنوار الفقاهة، ص ۷۰؛ تبریزی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۷۰.

کرده‌اند، فهمیده می‌شود، اما باغی بودن آنان (به حسب اصطلاح فقهی) فهمیده نمی‌شود. ثانیاً: اولویت ادعا شده در این استدلال نیز یک اولویت قطعی نیست؛ چراکه خروج کنندگان علیه امام عادل کسانی هستند که بر اساس برخی نصوص فقهی برای خود توجیه و تأویل دارند و به خیال خود انگیزه درستی دارند. لذا ممکن است گفته شود بغی در اصطلاح فقه، نزدیک به همان چیزی است که در دانش حقوق کیفری از آن به عنوان جرم سیاسی یاد می‌شود. از نگاه حقوق دانان، مجرمان سیاسی هرچند علیه حکومت اقدام کرده‌اند، ولی به واسطه انگیزه صالح و شرافتمندانه، مستحق تخفیف مجازات هستند، و تفاوت اساسی با جرایمی مانند سرقت و محاربه دارند.

از عبارات برخی از منکران دلالت آیه شریفه بر بغی مصطلح استفاده می‌شود که بغات دو دسته‌اند: دسته نخست شورشیانی که علیه امام معصوم قیام کرده‌اند. در این صورت هرگاه امام امر به قتال با ایشان کند بر مؤمنین واجب است که با این دسته بجنگند، تا تسلیم امر الهی شده و به اطاعت امام برگردند. دسته دوم گروهی از مسلمانان هستند که علیه گروه دیگری دست به بغی و تجاوز زده‌اند. دربارهٔ دسته نخست، تکلیف سایر مسلمانان این است که میان آن دو را اصلاح کرده و نزاع را خاتمه دهند. حال اگر گروه متجاوز همچنان به ظلم خود ادامه داد، مسلمانان باید با آنان بجنگند تا تسلیم امر خداوند شوند.^۱ به حسب ظاهر، آیه شریفه ناظر به دسته دوم است.

دلیل دوم: بر فرض پذیرش اینکه آیه شریفه ناظر به بغی اصطلاحی باشد، از جهت شبهه در مقام بیان نبوده و در نتیجه تمسک به اطلاق، صحیح نیست؛ چراکه آیه در مقام تشریح حکم بغی و نحوه برخورد با باغیان است و در مقام بیان قیود و شروط صدق عنوان باغی نیست. مشابه آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُجِلَّ لَهُمْ قُلْ أُجِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۲ که به نظر اصولیین درصدد بیان تذکیه بودن و میته نبودن صید سگ شکاری است و از حیث طهارت محل گاز گرفته شده، در مقام بیان نیست. بنابراین از

ما اجتهاد
پژوهش‌های قضایی

در آمدی بر اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی

۱. خویی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۶۱؛ تبریزی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲. سوره مائده، آیه ۴.

این حیث نمی‌توان آیه شریفه را مطلق دانست.

توجه به این نکته لازم است که اطلاق، امری عرفی است و باید در هر مورد، مقدمات حکمت تمام باشد. از مهم‌ترین مقدمات حکمت این است که باید احراز شود متکلم در جهت مدنظر، در مقام بیان، و اظهارنظر بوده تا بتوان برای نفی قیود زاید تمسک به اطلاق نمود؛ و بدون آن، اطلاق گیری صحیح نیست. و اینکه گفته شود این مطلب با اصل عملی احراز می‌شود، صحیح نیست؛ چراکه ابتدا باید ثابت شود متکلم آن جهت را مدنظر داشته است. از این رو این آیه مثل بسیاری از آیات دیگر که در باب حدود وارد شده از قبیل «و السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۱ یا «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»^۲ ظهور در بیان اصل حکم دارد، و نظارتی به شرایط معتبر در بغی، زنا و سرقت ندارد.

در نتیجه آیه شریفه تنها می‌فرماید: اگر دو گروه از مؤمنین با یکدیگر درگیر شدند، بر مسلمانان دیگر لازم است بین آنها صلح ایجاد کنند و در صورت تمرد یک گروه، همراه گروه دیگر شوند تا به آنچه خداوند گفته برگردند. اما اینکه شرایط باغی چیست؟ آیا باید شبهه داشته باشند؟ یا تشکیلات آنها همچنان باقی باشد؟ آیا قوی بودن آنها شرط است به نحوی که پراکنده کردن آنها نیاز به هزینه داشته باشد؟ آیا شرط است که نتوان از طریق فتنه ایجاد کردن بین آنها، متفرق‌شان کرد؟ در این موارد، آیه هیچ نظارتی ندارد و دخالت دادن این شرایط، غیرعرفی به نظر می‌رسد؛ چراکه موالی عرفی نیز وقتی با عبید خود صحبت می‌کنند چنین نیست که در یک کلام، از همه جهات در مقام بیان باشند.

دلیل دوم: موثقه سکونی

دلیل دوم منکرین، موثقه دوم سکونی است که پیش‌تر گذشت.

دلالت روایت: به دو فراز از این روایت می‌توان استدلال کرد: در فراز اول، حضرت فرمود: با خوارج اگر علیه امام عادل یا جماعتی شورش کردند بجهتکد، و این اطلاق دارد و مقید به شبهه نشده است.

۱. سوره مائده، آیه ۳۸.

۲. سوره نور، آیه ۲.

و در فراز اخیر روایت که حضرت فرمود: اگر علیه امام جائر شورش کردند با آنها وارد جنگ نشوید. با وجود اینکه خوارج شبهه داشتند، اما به دلیل عبارت «فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا»، با اهل شبهه نباید جنگید. بنابراین اگرچه خوارج از بغات بودند و شبهه داشتند، اما حضرت از جنگ با آنان نهی فرمود.

نقد استدلال: فراز نخست اطلاق ندارد و استدلال بدان صحیح نیست؛ زیرا با توجه به روایت، روشن است که خوارج شبهه داشتند و لذا اصلاً نیازی به تقیید آن نیست. استدلال به فراز اخیر نیز صحیح نیست. پیش تر گذشت که معلوم نیست مقصود از «فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا» این باشد که آنان شبهه داشتند؛ زیرا ممکن است مراد این باشد که آنها در مقابل آن امام جائر دلیل محکمی دارند. علاوه بر اینکه این ذیل، مربوط به شورش علیه امام جائر است، در حالی که بحث ما در مورد شورش علیه امام عادل است. بنابراین مشخص شد که هر دو مقدمه دلیل سیره، برای اثبات قید شبهه در باغی تمام است. در صورتی هم که در اعتبار این قید شک شود، از آنجا که سیره دلیل لبی است، باید به قدر متیقن آن، که جنگ با بغاتی است که دچار شبهه شده بودند، اکتفا نمود.

عهده‌دار اثبات شبهه در مقام اثبات

حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که در صورت لزوم وجود شبهه برای صدق عنوان باغی، اثبات آن برعهده چه کسی است؟ آیا دادستان به عنوان مدعی العموم باید آن را ثابت کند، یا بنای اولیه بر شبهه داشتن باغی است؟ به نظر می‌رسد وقتی شبهه معتبر باشد، یعنی وجود آن شرط صدق عنوان باغی باشد، باید شبهه داشتن ثابت شود. در نتیجه دادستان باید احراز کند که شبهه وجود داشته است. در غیر این صورت حکم باغی جاری نمی‌شود، و باید ملاحظه شود آیا فرد، محارب محسوب می‌شود یا خیر؟

لازم به ذکر است در محل بحث، اصلی وجود ندارد که بنا بر آن گذاشته شود. یعنی نمی‌توان ادعا کرد که اصل، شبهه داشتن یا شبهه نداشتن فرد باغی است. بنابراین در صورت اثبات شبهه، حکم جاری می‌شود و الا مطابق قاعده برائت، مجازاتی تحت عنوان باغی در نظر گرفته نخواهد شد.

ما اجتهاد
پژوهش‌های قضایی

در آمدی بر اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی

اما در فرضی که شک در شبهه داشتن یا نداشتن فرد باشد، در اینکه آیا شبهه باید ثابت شود یا خیر، دو فرض قابل بیان است:

فرض اول: در صورت باغی نبودن، فرد محارب محسوب می‌شود. مثل اینکه گفته شود فرد یا افراد، در هر صورت خروج کرده‌اند که بر عنوان باغی و یا محارب منطبق می‌شود. در این صورت باید دید حکم باغی چیست؟ در صورتی که حکم باغی جواز قتل باشد، یعنی فرضی که فرد اسیر شود و گروه و تشکیلات آنها همچنان وجود داشته باشد، باید شبهه داشتن ثابت شود تا حکم قتل بر او اجرا شود. اما در صورتی که حکم باغی قتل نباشد، یعنی تشکیلاتی برای افراد باقی نمانده باشد، از آنجا که فرد در صورت باغی نبودن، محارب محسوب می‌شود که مجازاتش به مراتب سنگین‌تر است، به نظر نیازی به اثبات شبهه نیست و حاکم می‌تواند حکم باغی را که غیر از قتل است، اجرا کند؛ زیرا دوران امر بین اقل و اکثر عرفی است، و در اکثر براءت جاری می‌شود.^۱ مگر اینکه حکم در نظر گرفته شده برای باغی، از حکم محاربه‌ای که برای فرد در نظر گرفته می‌شود سنگین‌تر باشد. مثل اینکه مجازات حبس به مدت یک سال برای فرد باغی در نظر گرفته شود اما محارب را محکوم به تبعید کنند، که چه بسا برای بسیاری از افراد، تبعید راحت‌تر باشد. در اینجا نیز به نظر می‌رسد باید شبهه داشتن، ثابت شود. پس به عنوان قاعده کلی می‌توان گفت: هرگاه حکم باغی سنگین‌تر از محاربه باشد، باید شبهه اثبات شود. اما اگر چنین نباشد، اثبات لازم نیست؛ زیرا نبود شبهه سبب می‌شود مجازات سنگین‌تری برای فرد در نظر گرفته شود و می‌توان نسبت به اثبات شبهه در این قسمت به دلیل وجود براءت صرف نظر کرد.

فرض دوم: در صورت باغی نبودن، فرض غیر محارب نیز وجود دارد. در این صورت به نظر می‌رسد برای اجرای حکم باغی، باید شبهه داشتن ثابت شود. در غیر این صورت نوبت به محاربه می‌رسد و اگر شرایط آن احراز شد، حد محاربه جاری می‌شود؛ و الا باید گفت یک جرم مستقل با مجازات کمتری نسبت به آن دو است. گرچه - چنانچه قانون در برخی از

۱. توجه به این نکته لازم است که مطابق قواعد اصولی بین وجوب نبرد که حکم باغی در غالب فروض است، با یکی از احکام محارب، نسبت تباین وجود دارد و بر اساس قاعده نمی‌توان به براءت تمسک کرد؛ زیرا اکثری وجود ندارد. اما از آنجا که عرف در این موارد اقل و اکثر را تصویر می‌کند، براءت نسبت به اکثر جاری می‌شود.

فروض چنین کرده است- می توان نام آن را بغی تعزیری گزارد.

البته چه بسا گفته شود فرض اخیر، خلاف ارتکاز عقلا است؛ زیرا صحیح نیست در فرض وجود شبهه، حکم جواز قتل وجود داشته باشد اما در غیر آن مجازات سبک تر باشد؛ زیرا ارتکاز حکم می کند که اگر شبهه ای وجود نداشته و فرد علم داشت، مجازاتش سنگین تر باشد. مگر اینکه فرضی از بغی ملاحظه شود که حکم آن جواز قتل نیست. اگرچه در قانون، این فرض ملاحظه شده است؛ زیرا در کنار عنوان محارب و باغی که مجازاتشان قتل است، بغی تعزیری را نیز جرم انگاری کرده و برای آن حبس در نظر گرفته است.

رویکرد قانون گذار

قانون گذار در مورد شرطیت قید شبهه برای صدق عنوان باغی، اظهار نظر صریحی نکرده است. البته چه بسا از اطلاق ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی که مقرر کرده: «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کند باغی محسوب می شوند و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می گردند»، عدم اعتبار قید مذکور نزد قانون گذار استفاده شود. علاوه بر آن، قانون گذار در مواد ۲۸۷ و ۲۸۸، مجازات باغی را در فرض استفاده از سلاح، اعدام اعلام کرده است و در غیر آن، هرگاه اعضای گروه باغی قبل از درگیری و استفاده از سلاح دستگیر شوند، چنانچه سازمان و مدیریت و مرکزیت آن وجود داشته باشد، به حبس تعزیری درجه سوم، و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد به حبس تعزیری درجه پنجم محکوم می شوند. به نظر می رسد به دلیل اهمیت مسأله بغی، قانون گذار باید نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش شروطی که از جانب فقیهان ذکر شده، از جمله شبهه، اظهار نظر صریح کند.

جمع بندی و نتیجه گیری

وجود شبهه در صدق عنوان باغی معتبر است. اعتبار این قید به استناد آیه بغی و روایت حفص بن غیاث ناتمام است و اساس در این زمینه، سیره امیرالمومنین علیه السلام است. صحیحه جمیل و مرسله سید رضی، بر شبهه داشتن خوارج دلالت دارند. چنانکه دانسته شد، ناکثین و قاسطین نیز شبهه داشتند. سیره یا همان فعل و رفتار امیرالمومنین علیه السلام

ماجید
پژوهش های قضایی

در آمدی بر اعتبار وجود شبهه در صدق عنوان باغی

دلیل لبی است که به ناچار باید به قدر متقین آن، یعنی فرض وجود شبهه اکتفا نمود. نفی اعتبار این قید، به استناد اطلاق آیه بغی و موثقه سکونی ناتمام است؛ زیرا اولاً مشخص نیست آیه ناظر به بغی اصطلاحی باشد، و در صورت احراز آن، آیه در مقام بیان اصل حکم بغی است و نظارتی به شرایط آن ندارد. موثقه سکونی نیز دلالتی بر اعتبار قید شبهه ندارد. قانون‌گذار جمهوری اسلامی در قانون مجازات اسلامی نسبت به این قید سکوت کرده است که پیشنهاد می‌شود نسبت به اعتبار یا عدم اعتبار آن، اظهار نظر صریحی داشته باشد.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، قم: موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، چ ۱، ۱۴۲۲ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارالفکر، چ ۳، ۱۴۱۴ق.
۳. استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال في تحقیق أحوال الرجال، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۲۲ق.
۴. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چ ۱، ۱۴۰۶ق.
۵. بحرالعلوم، محمد مهدی بن مرتضی، الفوائد الرجالیه (رجال السيد بحر العلوم)، تهران: مکتبه الصادق علیهم السلام، چ ۱، ۱۳۶۳ش.
۶. تبریزی، جواد بن علی، تفتیح مبانی العروة، قم: دار الصدیقه الشهیده علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۲۶ق.
۷. _____، منهاج الصالحین، قم: مجمع الإمام المهدی علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۲۶ق.
۸. تفرشی، مصطفی بن حسین، نقد الرجال، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث، چ ۱، ۱۳۷۷ش.
۹. تقی الدین حلی، حسن بن علی، الرجال، تهران: دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۴۲ش.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت: دار العلم للملایین، چ ۱، ۱۴۱۰ق.
۱۱. حکیم، سید محمد سعید طباطبایی، مصباح المنهاج - کتاب الطهارة، قم: مؤسسه المنار، [بی‌نو]، [بی‌تا].
۱۲. حلی، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۱۳. حلی، محقق، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۰۸ق.

ماجنا
پژوهش‌های فقهی

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱۴. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، قم: مؤسسة امام صادق عليه السلام، ج ۱، ۱۴۲۰ق.
۱۵. _____، تلخیص المرام في معرفة الأحكام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۲۱ق.
۱۶. _____، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۱۷. _____، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ج ۱، ۱۴۱۲ق.
۱۸. _____، نهج الحق وكشف الصدق، بيروت: دار الكتاب اللبناني، [بی نو]، ۱۹۸۲م.
۱۹. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، دمشق: دار الفكر، ۱۴۲۰ق.
۲۰. خمینی، سید روح الله موسوی، المكاسب المحرمة، قم: مؤسسة تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱، ۱۴۱۵ق.
۲۱. _____، كتاب الطهارة (ط - الحديثة)، تهران: مؤسسة تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱، ۱۴۲۱ق.
۲۲. خویی، ابو القاسم موسوی، منهاج الصالحين، قم: نشر مدينة العلم، ج ۲۸، ۱۴۱۰ق.
۲۳. _____، موسوعة الإمام الخوئي، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۴. _____، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، [بی جا]: [بی نا]، ۱۴۱۳ق.
۲۵. خویی، میرزا حبیب الله هاشمی، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئي)، تهران: مكتبة الإسلامي، [بی نو]، [بی تا].
۲۶. راغب اصفهانی، حسین، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان: دار العلم، ج ۱، ۱۴۱۲ق.
۲۷. روحانی قمی، سید صادق حسینی، فقه الصادق عليه السلام، قم: دار الكتاب - مدرسة امام صادق عليه السلام، ج ۱، ۱۴۱۲ق.
۲۸. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، بيروت: دار صادر، ج ۱، ۱۸۷۹م.
۲۹. زنجانی، سید موسی شبیری، كتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز، ج ۱، ۱۴۱۹ق.
۳۰. شیرازی، ناصر مکارم، أنوار الفقاهة - كتاب الحدود و التعزیرات، قم: انتشارات مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۳۱. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تهران: مكتب نشر الثقافة الإسلامية، ج ۲، ۱۴۰۸.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحكام، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۳۳. _____، المبسوط في فقه الإمامية، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ج ۳، ۱۳۸۷ق.
۳۴. _____، رجال الطوسي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ۳، ۱۳۷۳ش.
۳۵. _____، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت: دار الكتاب العربي، ج ۲، ۱۴۰۰ق.
۳۶. _____، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ۱۴۰۷ق.

٣٧. عاملي، حرّ، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ج١، ١٤٠٩ق.
٣٨. فراهيدي، خليل بن احمد، كتاب العين، قم: نشر هجرت، ج٢، ١٤١٠ق.
٣٩. كاشاني، فيض، محمد محسن ابن شاه مرتضى، الوافي، اصفهان: كتابخانه امام اميرالمؤمنين عليؑ، ج١، ١٤٠٦ق.
٤٠. كاظمي، جواد بن سعد اسدي، مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، [بي جا]: [بي نا]، [بي تا].
٤١. كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي، قم: دار الحديث، ج١، ١٤٢٩ق.
٤٢. گلپايگاني، لطف الله صافي، فقه الحج، قم: مؤسسه حضرت معصومهؑ، ج٢، ١٤٢٣ق.
٤٣. مازندراني حائري، محمد بن اسماعيل، منتهى المقال في أحوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ج١، ١٤١٦ق.
٤٤. مامقاني، عبدالله، تنقيح المقال في علم الرجال (ط - الحديثة)، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ج١، ١٤٣١ق.
٤٥. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار لدرر اخبار الائمة اطهارؑ، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ج٢، ١٤٠٣ق.
٤٦. منتظري، حسين على، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: نشر تفكر، ج٢، ١٤٠٩ق.
٤٧. مؤمن قمى، محمد مؤمن، الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج١، ١٤٢٥ق.
٤٨. نجاشي، احمد بن على، فهرست أسماء مصنفى الشيعة (رجال النجاشي)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج٦، ١٣٦٥ش.
٤٩. نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ج٧، ١٤٠٤ق.